

رساله‌ای از « ابن خردادبه » در زمینه

موسیقی

دوره

ساسانی

حسینعلی ملاح

اخیراً در لبنان رساله‌ای تحت عنوان « اللہو والملاہی » از « ابن خردادبه » (تولد ۲۱۱ هجری وفات ۳۰۰ هجری) چاپ شده که شرحی راجع به آن در سومین شماره مجله « الدراسات الادبیه » چاپ لبنان نوشته شده است. رساله فوق در بیست و نه صفحه تنظیم گشته و از آن اطلاعات سودمندی درباره موسیقی و سرود و شعر ایرانی پیش از اسلام میتوان بدست آورد. در این رساله نام برخی از آلات موسیقی ایرانی و بعضی از اصطلاحات و مقامهایی که در موسیقی وجود داشته و همچنین یک تصنیف فارسی مرکب از سه مصرع شعر دیده میشود. و ضمن همین قطعه دو حکایت نیز از باربد موسیقی‌دان نامدار دربار خسرو پرویز آمده است. نویسنده مقاله در پایان مقدمه می‌افزاید:

« در نظر داشتم که قسمتی از این قطعه را بفارسی ترجمه کنم ولی چون مشتمل بر اصطلاحات و نامهایی است که باید مورد تحقیق بیشتری قرار گیرد بهتر آن دانستم که آن قطعات را عیناً با حواشی مصحح آن چاپ کنم که برای کسانی که بخواهند در این موضوعات تحقیق کنند، سودمندتر باشد. »

آقای افسر سرپرست برنامه عربی اداره کل انتشارات و رادیو بر بنده
منت نهادند و این قطعه را بفارسی تقریر کردند. اینجانب بنحوی که بنظر
خواهد رسید برشته تحریر درآوردم و مطالبی درحاشیه بر آن افزودم. باشد
که پسند خاطر افتد.

قطعه‌ای از رساله «اللهو والملاهی»

فیذرس^۱ رومی نقل میکند. تارهای^۲ چهارگانه (ساز) همانند طبایع
اربعه آدمی است.

سیم زیر بمثابه مردمان صفرائی مزاج است - و سیم مثنی همچون
مردمان دموی مزاج است و سیم مثاک به اشخاص بلغمی مزاج شباهت دارد.
سیم بم به مردمان سودائی طبع مانند^۳.

سیم زیر را با خنصر^۴ و سیم مثنی را که صدای آن چهار برابر بم تر
از زیر است با انگشت بنصر^۵ و سیم مثاک را که صدای آن چهار برابر بم تر
از زیر است با انگشت وسطی^۶ و بم را که شش برابر بم تر از زیر است با
انگشت سیابه^۷ مینوازند.

۱ - مسعودی او را «فندروس»، و ناشر دیگری «نودروس» نوشته است و
به احتمال قوی همان نودروس رومی باید باشد.

۲ - مراد از تار سیم یازده یا ابریشمی است که بر سازهای ذولوتار می‌بندند
مانند چنگ، عود، سنتور، کمانچه و غیره.

۳ - چهارسیم یا چهار تار عود یا بربط در قدیم هر یک نام خاصی داشته است
سیم اول که صدائی زیر داشته بهمین نام (زیر) تسمیه شده، سیم دوم مثنی و سیم سوم
مثاک و سیم چهارم بم نامگذاری شده است.

۴ - خنصر انگشت کوچک دست است.

۵ - بنصر انگشت دوم بعد از انگشت کوچک است.

۶ - وسطی بلندترین انگشت دست را گویند و در حقیقت انگشتی است که در
وسط قرار گرفته است.

۷ - سیابه نیز انگشت دوم بعد از شست است.

ایرانیان معمولا عود^۱ را بانای - و «زنای»^۲ را باطنبور^۳ و سورنای^۴ را بادهل و مستج^۵ را با صنج^۶ هم‌نوا میکردند و مینواختند.
 ایرانیان همراه با آواز، عود یا چنگ مینواختند و این از ویژگیهای موسیقی ایرانی بوده است، آنها دارای نغمات و آهنگها و تصنیفها و ترانه های متنوعی بوده‌اند که بالغ بر هشت میشده است.

۱ - عود سازی است که بفارسی آنرا دود یا بربط گویند، جعبه طنینی بزرگی دارد (مانند کلابی که ازمیان دو نیم کرده باشند) هشت سیم مزدوج دارد یعنی هر دو سیم یکسان کوك میشود. دو سیم اول را زیر و دو سیم دوم را مثنی و دو سیم سوم را مثلث و دو سیم آخری یا چهارمی را بم گویند. بعضی از شعرای جاهلیت از قبیل اعشی (میون بن قیس، متوفی ۶۲۹ میلادی) که در دوره انوشیروان به مدائن رفته‌اند لفظ فارسی بعضی آلات موسیقی را عیناً در اشعار عربی ذکر کرده‌اند. بیت ذیل منسوب به اوست:

النای بزم و بربط ذی بجة والصنج بیکی شجوه ان بوضعا

۲ - زنای یکنوع نای است - «زنای» نام سازنده این نای است که در قرون ماضیه میزیسته و بهمین سبب این ساز را نای زنای گویند.
 ۳ - طنبور ساز زهی دسته بلندی است شبیه سه تار با این تفاوت که دسته طنبور طویل‌تر از دسته سه تار است و کاسه آن نیز انحنای بیشتری دارد.

۴ - سورنای نامی است که در مجالس بزم و سور نواخته میشود، این ساز همان است که امروز زرنای یا زورنای گویند.

۵ - مستج که فارسی آن مشته است احتمالا باید همان چغانه باشد و چغانه قطعه چوبی است مجوف شبیه مشته حلاجان که درون آن چند زنگوله نهاده‌اند که چون آنرا بحرکت در آورند صدای مطلوبی از آن استماع شود و برای نگاهداشتن وزن یا ریتم نغمات بکار میرود. این لفظ را اعراب مستق نیز نوشته‌اند اعشی قیس میگوید:
 و مستق صینی و ون و بربط یجاوبه صنج اذا ماترنا

یعنی از مشته صینی و ون و بربط آنکاه نغمات دلنشینی میتوان شنید که چنگک نیز با آنها به ترنم درآید.

۶ - صنج همان چنگک است احتمالا بیکنوع ساز بادی نیز اطلاق میکردند این لفظ را نباید با سنج اشتباه کرد. ساز اخیر دو صفحه مدور فلزی است که بهم می‌کوبند.

بندستان^۱ و بهار^۲، که این دو از فصیح‌ترین نغمات بشمار می‌آمده‌اند. سپس ابرین^۳ است که معمولاً در سیم زیر اجرا می‌شده است. ابرینه^۴ نیز یکی دیگر از این نغمه‌هاست و بیش از همه فراز و نشیب یا مدکردی داشته است^۴.

نغمه دیگر مازرواسبان^۵ است که ابتدا با وزنی سنگین آغاز می‌شده و سپس سریعتر می‌گشته و سرانجام با تانی از نغمه‌ای به «نغمه خاتمه» فرود

۱ - بندستان را در هیچیک از فرهنگها نیافتم چنین لفظی درسی لحن باربد که نظامی و منوچهری نقل کرده‌اند نبوده ولی از آنجا که گویند باربد برای هر روز از سال لحنی ساخته بود، ممکن است این لحن از جمله آن الحان باشد و یا آنکه بقرار گفته نظامی:

درآمد باربد چون بلبل مست	گرفته بر بطنی چون آب در دست
ز صد دستان که او را بود دمساز	گزیده کرد سی لحن خوش آواز

ممکن است بندستان جزء یکی از صد دستان فوق‌الاشعار باشد. به روایتی می‌توان گفت که این لحن از ساخته‌های موسیقی دان دیگری است.

۲ - در نامهای الحان سی گانه باربد بنقل از منوچهری «بهار بشکنه» و «نی بر سر بهار» دیده شده - همچنین در این شعر از منوچهری لفظ سبزه بهار آمده است:

چون سبزه بهار بود نای عندلیب چون بند شهریار بود صوت طیطوی

اما بطور مطلق فقط در کتاب سرگذشت موسیقی ایران تألیف آقای روح‌الله خالقی جلد اول ص ۴۸۷ دیده شد که نوشته شده «دوازده مقام، ۹ دایره و شش آواز داشته است. برخی چند دایره را هم ملایم طبع دانسته و نام آنها را چنین نوشته‌اند: زنگبار - گلستان - بهار - بوستان - عذری - وامق - زیرکش - حسینی - نهفت - حجاز.

۳ - ابرین و ابرینه نیز مهجور بنظر آمد.

۴ - لفظ مدکردی بجای «تصعد او تحدر» من طبقه الی طبقه» نهاده شده و معادل مدولاسیون (Modulation) در اصطلاح موسیقی است.

۵ - مسعودی «ماداروسنان» نوشته است. چنین لفظی در هیچیک از گوشه‌های آوازاها و الحان باربدی دیده نشد - شاید کلمه ترکیب شده باشد از دو لفظ «مادام» که نام قدیمی آذربایجان است و «روسنان» که روشنان بمعنای ستارگان ملکی است در اینصورت میتوان گفت قطعه ایست بمعنای «ستارگان آذربایجان». بیش از این چیزی دستگیر نشد.

میآمده است. لحن دیگر شسم^۱ میباشد که با وزنی سنگین نواخته میشده است. دیگری قبه^۲ است که روال مستدیری داشته است. نغمه دیگر اسپراس^۳ میباشد که حالتی یکنواخت و خواب آور داشته است. این آهنگ شادمانی و مسرت را در عروق خسروان جایگزین میساخته و خواب را به آرامی بدیدگان میآورد. شاعر گوید:

نغمه ایست که چون بگوش رسد آرامش بخشد.

و همچنانکه برای ایرانیان خواب آور است مارا نیز بخواب میبرد.
کسری^۴ گوید: عود عالی ترین سازهاست و من حاضرم برای اصلاح

۱ - مسودی «سیسم» نوشته است و بطن قالب همان ششم است، برهان قاطع مینویسد؛ و نام قولیت از مصنفات باربد - منوچهری گوید: «بگیر باده نوشین و نوش کن بصواب - به بانك ششم بابانك افسر سکزی»

۲ و ۳ - این دو لفظ نیز در میان نام الحان موسیقی و گوشه های آواز های ایرانی دیده نشد، بنابراین میتوان طبق این سند تاریخی برنامه های موجود نامهای ذیل را نیز افزود: بندستان - بهار - ابرین - ابرینه - مازرواسبان یا ماداروسنان - قبه و اسپراس

۴ - چنانکه میدانیم از پادشاهان ساسانی دو تن بنام خسرو (کسری) شناخته شده اند، یکی خسرو انوشیروان و دیگر خسرو پرویز، کتابهایی که درباره این دو نوشته شده عموماً ایجاد تردید کرده است که آیا مربوط به کدامین است. اینوسترانزف (Inostranzev) هر یک را بدلایلی از دیگری میساخته که البته مبتنی بر حدسیات است، در هر حال در این مقام به اعتبار وجود لفظ «باربد» که از موسیقی دانان دربار خسرو پرویز بوده است و همچنین مشاهده لفظ «پرویز» مسلم میدارد که مراد از «کسری» خسرو پرویز است. در اینجا لازم است تذکار گردد که خسرو پرویز سلطانی جابر و ظالم بوده است. گویند قسوت قلب خسرو گاهی چاشنی مزاح دهشتناکی هم داشت. تعالی گوید: «خسرو را گفتند که فلان حکمران را بدر گاه خواندیم و تملل ورزید پادشاه توقیع فرمود که: اگر برای او دشوار است که تمام بدن نزد ما آید ما بجزمی از تن او اکتفا میکنیم تا کار سفر بر او آسانتر شود بگوئید فقط سر او را بدر گاه ما بفرستند». ذکر این مطلب برای توجیه ماجرائی که در همین مقال راجع به باربد خواهید خواند بی تأثیر نخواهد بود.

و تکمیل این ساز صدهزار درهم اعطا کنم. ایرانیان سازی دارند بنام (ونج)^۱ که هفت تار (سیم) دارد و نواختن آن شبیه صنج است و اهالی خراسان و توابع آنرا در عمل آورند.

در ری و طبرستان و دیلم، نواختن طنبور بیش از سایر مناطق متداول بوده و اغلب همراه با آواز نواخته می‌شده است. اصلاً ایرانیها طنبور را برتر از سایر آلات موسیقی میدانستند.

ساز دیگری نزد نبطی‌ها و جرامقه‌متداول بوده که آنرا «غندور»^۲ می‌گفتند این ساز شبیه طنبور است و بهمان نحو نیز نواخته می‌شود.

۱ - ون یا ونج که هندیان آنرا «ونیا» گویند بکنوع ساززهی است شبیه تار و یا احتمالاً نظیر چنگ، در تاریخ ادبیات آمده است که «اعشی بنی قیس (متوفی ۶۲۹ میلادی) اول کسی است که در عصر جاهلی بفتناً مشهور گشته و عرب را با تغنی آلات موسیقی از قبیل چنگ و نای و بریط و طنبور و ون و غیره آشنا کرده و اسامی این آلات را در اشعار خود استعمال کرده است». بیت ذیل از قطعه ایست که منتسب به اوست:

«بالجلسان و طیب اردانه بالون بضرب لی بکرا الاصبعا»

(با جامه‌ای خوش، زخمه بر «ون» می‌زند و انگشتانش با شتاب کار می‌کنند.)

۲ - وکان غناء النبط الجرامقه بالغندورات وایقاعها بشبه ایقاع الطنابیر

این عین جمله ایست که در رساله ابن خردادبه آمده است... مسعودی مینویسد:

«غندورات، فی الاصل الفیروارات بوده است.» برهان قاطع «غندرود» نوشته و

آنرا نفیر یا بوق کوچکی دانسته است. ولی به نظر می‌آید که نظر ابن خردادبه بیشتر

مقرون به حقیقت باید باشد زیرا اگر کلمه «غندرود» را درست تصور کنیم، ترکیبی

است از لفظ «غند» بمعنای گرد کرده شده و جمع آمده و «رود» بمعنای تار یا سیم

یازه ساز، بهمین سبب میتوان پذیرفت که غندرود یا غندور سازی بوده است از ذوات-

الواتار شبیه طنبور یا سه تار و امثالهم. شاید بتوان رابطه‌ای میان دو لفظ «غندور»

و «طنبور» یافت و احتمالاً میتوان پنداشت که «غندهرود» (باضم اول) با «کندهرود»

(باضم اول بمعنای رود بزرگ یا تار بم) از یک ریشه باشند - بطور کلی اگر هر یک

از این الفاظ را بوجهی از وجوه با غندرود مرتبط بدانیم نمره آن چنین است که:

غندور (بنا بگفته ابن خردادبه) و غندرود (بنا به روایت مؤلف برهان قاطع)

عود یارود بزرگتری است که همان سه تار یا طنبور می‌باشد.

بزرگترین موسیقی‌دان زمان خسرو پرویز «پهلبد» نام داشته که اهل مرو بوده است و در نواختن عود چیره دست بود. همراه با کلام موزون تغنی میکرده و آهنگ میساخته و ترکیب الحان میکرده است.

۱ - تعالبی گوید: نام نوازنده مشهور دوره خسرو پرویز که بصورت پهلبد و در عربی فهلبد تصحیف شده، همان باربد است. رشیدی مینویسد: مطرب پرویز که جهرمی بوده و سرود خسروانی که سرودی است مسجع در بزم خسرو گفتی و بضم باخطاست و این مرکب است از بار بمعنی رخصت دادن و بد بمعنی خداوند و دارنده، زیرا که پرویز او را اذن دخول در مجلس به جمیع اوقات داده بود. فرهنگ سروری او را در نواختن بربط و علم موسیقی بی نظیر دانسته است... انجمن آرا و آندراج مینویسند در بزم خسرو اوونکیسا اسباب طرب بوده‌اند و تصرفات داشته‌اند. نظامی گوید:

ستای باربد دستان همی زد به هشیاری ره مستان همی زد
نکیساچنگک را کرده خوش آواز فکنده ارغنون را برده ساز

اما از پایان زندگی باربد روایات متفاوتی نقل میشود. تعالبی نقل میکند که سرکش و باربد هر دو از رامشگران خسرو پرویز بودند ولی سرکش که به برتری باربد و توجه شاه نسبت بدو حسادت میورزید و برا مسموم ساخت - خسرو از مرگ وی بسیار اندوهناک گشت و چون دریافت که سرکش موجب مرگ باربد گردیده است بدو گفت «من از شنیدن آواز باربد پس از او از تولدت میبردم و میخواستم که در پی آواز او آواز تو گوش دهم و تو از اینکه نیمی از لذت مرا از بین برده‌ای شایسته مجازات هستی

سرکش پاسخ داد: شاهها اگر بخواهی نیمی از لذتی را که برایت باقی مانده است از بین ببری تو خود همه آنرا از بین برده‌ای و بدینگونه شاه از سر تقصیر او درگذشت و ولی این ماجرا به نحو دیگری یعنی کاملا بالعکس در رساله ابن خردادبه ذکر شده که مطالعه خواهید فرمود - فردوسی پایان کار باربدرا چنین توصیف میکند:

چو آگاه شد باربد ز آنکه شاه بپرداخت بی رای و بی کام گاه
بیرید هر چار انگشت خویش بریده همی داشت در مشت خویش
چو در خانه شد آتشی بر فروخت همه آلت خویش یکسر بسوخت

(مراد از لفظ آلت در بیت اخیر آلت موسیقی یعنی ساز میباشد.)

علی ابحال... با در نظر گرفتن اشعار فردوسی میتوان اعتبار بیشتری برای ماجرائی که ابن خردادبه نقل کرده است قائل شد.

گویند هر گاه که کاتبان و راویان اخبار از عرض خبری به شاهنشاه
بیمداشتند به بارید متوسل میشدند و او بانغمه‌ای، خشم و لینعت خود را فرو
مینشاند و بهنگام مقتضی بعرض مطلب میپرداخت.
نعمات و آهنگهایی که بارید بخاطر خسرو پرویز ساخته بالغ بر هفتاد
و پنج قطعه است. یکی از آثار زیبای او چنین است:

.....

قیصر ماه ماند و خاقان خرشید
آن من خدای ابر ماند کامغاران
کخواهد ماه پوشد کخواهد خرشید^۱

مفهوم ترانه چنین است :

قیصر ماه را ماند و خسرو خورشید را
چنان ماند که آفتاب و قمر قرین اند
سرور من همانند ابريست که آبتن باران است
ابری که خواه ماه را بپوشاند یا آفتاب را

بارید با اینکه هنرمندی لایق بود از ادب و نزاکت و مجلس آرائی نیز
نصیبی فراوان داشت. شبی بسیار سرد که خسرو را نشاطی ددر سر بود، بارید
را فراخواند و در حضور شیرین باو گفت : خوش کرده‌ام که امشب را با تو
بروز آرم. آنقدر می نوشیدند و آواز خواندند تا بارید مست شد. گزیری
نداشت که بیهانه قضای حاجت از تالار خارج شود، زمانی سپری شد و بارید
باز نگشت، خسرو به شیرین گفت مهمان ما دیر کرد. و متعاقب این سخن
از تالار خارج شد و بارید را دید که زیر درخت سدري بخواب رفته است.
خسرو تن پوش پوست سمور خود را در آورد و بروی او انداخت تا از گزند
سرما در امان باشد.

۱ - مصرع اول شعر فارسی این قطعه افتاده و ترجمه آن بهر بی چنین است:

.....

ای ، قیصر یسبه القمر و خاقان الشمس
ای ، الذی هو مولای یسبه النیم المتکن
ای ، اذا شا، غطا القمر و اذا شا، الشمس

اشاره به ملاقات قیصر و خسرو پرویز است.

چون آفتاب بر آمد ، خسرو پرویز به شیرین گفت حال مهمان ما را چگونه می بینی؟ شیرین پاسخ داد . شاهنشاه بهتر از من آگاهی دارند. خسرو (در جام جهان نمای خود) نظر انداخت و گفت :

می بینم که از خواب برخاسته و چون پوشش مرا دیده و شناخته آنرا گرامی داشته، ردای خود را بر زمین افکنده و پالتوی سمور مرا بر آن نهاده و حیرت زده به احترام ایستاده است .

شیرین گفت شاهنشاه بینش یزدانی دارند... پرویز گفت برخیز، هردو برخاستند و وی را بهمان حال که شاه گفته بود مشاهده کردند شاه امر کرد به او مالی فراوان عطا کنند و مستمری قابلی در حقیقت برقرار سازند و املاکی درری بنامش قباله کنند.



(حکایت کنند که) روزی خسرو پرویز در بین راه، پسری «شرکاس» نام را از اهالی ایران دید که بدنبال گاو خود که (کود) حمل میکرد راه میرفت و آواز میخواند. شاهنشاه را صدای این جوان خوش آمد و امر فرمود او را در اختیار بآورد تا تعلیم آواز بگیرد.

این جوان با استعداد تا آنجا در موسیقی پیشرفت کرد و توانا شد که بآورد بر او حسد ورزید و وی را بقتل رسانید . روزی پرویز شرکاس را طلب کرد، بآورد عرض کرد بیمار است. سرانجام خسرو از واقعه آگاه شد، به بآورد گفت : - شعله حسد تا آنجا در دلت زبانه کشید که جوانی را که من از صدایش لذت میبردم بقتل رسانیدی تو نیمه از سرور مرا تباه کردی بنا بر این گزیری نیست که به کیفر برسی و آنگاه دستور داد او را زیر پای پیل بیفکنند .. بآورد گفت اگر من نیمه از سرور شاهنشاه را تباه کردم خسرو با کشتن من آن نیم دیگر را نیز تباه خواهند کرد - آیا جنایتی که در حق شادمانی و طرب خود میفرمائید عظیم تر است یا آنچه من مرتکب شده ام ؟ کسری گفت سخنی بجا گفתי، بخدا سوگند که زنده ات نگاه خواهم داشت - سپس فرمان داد تا او را آزاد سازند ... بآورد بعد از وفات کسری مدتها در قید حیات بوده است.

۱ - به احتمال قوی همان «سرکیس» یا «سرکش» باید باشد.